

نظر به تعهد: نسبت بین دولت و نیروی کار

جدالی که از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ بر سر چگونگی بازسازی دولت بر خرابه های نظام فروپاشیده سلطنتی میان دیدگاه های مختلفی که وارثان انقلاب به شمار می رفتند، صورت گرفت سرانجام به پیروزی آن دیدگاهی انجامید که بر این باور بود می تواند با تأکید بر امر تعهد در مقابل تخصص - یا دست کم با اولویت دادن به موضوع تعهد در مقابل تخصص - نه فقط کارمندان و مجریانی را که برای پیشبرد برنامه هایش نیاز دارد، شناسایی و استخدام کند بلکه گمان می کرد بر همین اساس نیز می تواند سلسله مراتب روشنی را در دستگاه اجرایی کشور تعریف کرده، بهترین کادرها را بر مصدر امور بنشانند و دولت جدیدی را بر این اساس تأسیس کند.

غالب بودن وجه آرمان گرایانه بر گفتار سیاسی اکثر نیروهای انقلابی و همچنین ساختار ایدئولوژیک اندیشه و گفتار اغلب این نیروها یکی از دلایلی بود که باعث شد از همان آغاز کار «تعهد بودن» به منزله معیار تعیین کننده در ارزیابی نخبگان جدیدی که بنا بود زمام امور را در دست گیرند مطرح گردد. این که گروه هایی با انواع و اقسام اندیشه های لنینیستی در صدد جایگزین کردن نخبگان دستگاه دولتی نظام سلطنتی با نمایندگان حزب طراز نوین خود باشند، چندان جای تعجب نبود. تفرز از دولت بورژوازی و خیل عظیم «یقه سفیدهایی» که با قرار گرفتن در چارچوب این دولت کاری جز حفاظت از منافع این طبقه ندارند، در بحث بی اهمیت بودن تخصص برای گرداندن امور جایی باقی

نمی‌گذارد. لنین بارها گفته بود که در جامعه سوسیالیستی ایده آل وی، خطرترین وظایف دولت از عهده هر آشپزی ساخته است. و می‌دانیم که قرار بود تا رسیدن به آن وضعیت ایده آل و برآمدن «انسان سوسیالیستی» وظیفه هدایت جامعه به افرادی واگذار شود که پیش از هر چیز تعهدشان نسبت به حزب طبقه کارگر و ایدئولوژی آن اثبات شده باشد. اما این که بسیاری از نیروهای مذهبی نیز از لزوم تأسیس هر چه سریع‌تر «سازمان پشاهنگ و پیشروی» صحبت کنند متشکل از «انسان‌های طراز نو» که بتوانند انقلاب را با موفقیت به پایان برسانند^۱ بیش از پیش مؤید نگرانی بود؛ و همان‌طور که خواهیم دید جستجوی معیارهایی برای تشخیص این انسان‌های طراز نو که بتوانند دستگاه دولت برآمده از انقلاب را سامان دهند، خمیرمایه بسیاری از تصمیماتی شد که در سال‌های اول انقلاب رودرروی آن برنامه‌ای ایستادند که با واقع‌بینی بسیار تجدید سازمان حکومت جدید را بدون همراهی بخش وسیعی از همان کارمندان و نخبگان دستگاه دولتی سابق میسر نمی‌دید.

اولین و مهم‌ترین رویارویی کسانی که مایل بودند هر چه زودتر انسان‌های «طراز نو» را بر مصدر کار ببینند با کسانی که سعی می‌کردند با جمع و جور کردن مهره‌های متخصص نظام پیشین دستگاه دولت را هر چه سریع‌تر بازسازی کنند هنگام بحث درباره نیروهای مسلح پیش آمد: در حالی که نخست وزیر دولت موقت تلاش می‌کرد که بدنه اصلی نیروهای نظامی هر چه دست نخورده‌تر باقی بماند و تصفیه نیروهای نظامی و انتظامی را در حد امرای درجه اول و نهایتاً درجه دوم محدود نگاه دارد، نیروهای انقلابی هر یک به گونه‌ای سعی در «خلع سلاح» نیروهای نظامی بازمانده از نظام پیشین داشتند^۲. آنهایی که نمی‌خواستند به وضوح رودرروی دولت موقت بایستند به تأسیس نیروهای نظامی و انتظامی موازی روی آوردند و باقی تیزشعار تصفیه ارتش و پلیس را پی گرفتند. در این برهه، آن بخش از نیروهای انقلابی که از سابقه تشکیلاتی بیشتری برخوردار بودند و از سال‌های اواخر دهه ۱۳۴۰ و دهه ۱۳۵۰ مکتب‌سازی و ایدئولوژی پرده‌ای بخشی از فعالیت سیاسی‌شان را تشکیل می‌داد برای توجیه نظری مخالفت خود با ادامه کار کادرهای نظامی و انتظامی حکومت سلطنتی از موقعیت بهتری برخوردار بودند. برای این گروه‌ها روشن بود که همیشه بین «تخصص و ایدئولوژی دعوا بوده است» چرا که تخصص «به دنبال خودش به اصطلاح بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها را خواهد آورد و ایدئولوژی و مردم فراموش می‌شوند»؛ به همین جهت نیز می‌گفتند فرقی نمی‌کند «یک افسر خرد، یک درجه دار یا یک پاسبان فرماندهی کند» و نباید مقهور کسانی شد که «همیشه این‌طور جاها... تخصص را برای ما مطرح می‌کنند»^۳. خواهیم دید که چگونه در ماه‌ها و سال‌های بعد این شیوه نگرش به بنیان‌گذاری آن چارچوب حقوقی‌ای انجامید که باعث کنار گذاشتن بسیاری از گروه‌ها در روند تأسیس دولت برآمده از انقلاب گشت.

در عین حال ماجرای بازسازی دولت امری نبود که بتواند در سطح بازسازی نیروهای مسلح متوقف بماند؛ هر روز بیش از روز پیش نیروهای انقلابی خواستار تعمیم روابط انقلابی به سایر

حوزه های تحت حاکمیت دولت بودند. در عین حال، نه عمومی بودن خواست بازسازی انقلابی دولت و نه گستره حیطه ای که بنا بود این سیاست انقلابی بر آن اعمال شود، هیچ کدام به این معنا نبود که همه نیروهای انقلابی برای رسیدن به این هدف راه حل های روشنی در اختیار دارند؛ یکی برای «رفع مشکلات انقلاب به طور کلی» از لزوم یافتن افراد و عناصر انقلابی ای صحبت می کرد که «عقل سرخ داشته باشند» و بر این نظر بود که «انقلاب با محافظه کاری جور در نمی آید» و البته با چنین دیدی طبیعی بود که «دولت موقت را فاقد شور انقلابی» بدانند؛ دیگری بر این نظر بود که با توجه به سرعت پیروزی و این که «توده های مردم به طور وسیع و در دراز مدت درگیر مبارزه نشدند تا به آگاهی لازم در تمام زمینه ها برسند... نیروهای ارتجاعی به سادگی می توانند با چهره عوض کردن به صف انقلاب وارد شوند»؛ در نتیجه برای رویارویی با یک چنین مشکلی پیشنهاد می کرد که حداقل باید «یک برنامه تداوم انقلابی بخصوص در زمینه فرهنگی» را تدارک دید «تا بتوان تمام مواضع فکری و ایدئولوژیک را در سطح جامعه مطرح کرد به طوری که مردم به معیارهای انقلابی مسلح شوند و بهتر بتوانند با شناخت مواضع انقلابی و سیاسی اسلام، ضد انقلاب را در هر چهره و سیمایی تشخیص دهند»^۵. عده ای دیگر «کم بها دادن» به نیروهای جوان را مورد انتقاد قرار می دادند و بر این نظر بودند که این نیروها «هم از نظر ضوابط اسلامی برترند و هم لیاقت و دلسوزی بیشتری دارند»^۶. دست آخر باید از افرادی نام برد که پا در درون دولت داشتند و سر در گرو نیروهای انقلابی و آشتی میان افکار انقلابی و مسئولیت دولتی را از سوی در راه اندازی «یک انقلاب فرهنگی برای محو آثار فرهنگ استعماری و استثماری همه آنها» که با زر و زور فرهنگ ما را دگرگون کردند» می دیدند و از سوی دیگر بر لزوم «ایجاد یک گروه پیشتاز فکری برای نیل به جامعه بی طبقه توحیدی»^۷.

همان طور که در ادامه نوشته خواهیم دید، عاقبت تمامی تلاش های گروه های مختلف برای تبیین معیارهایی که به واسطه آنها «عناصری انقلابی با عقل سرخ» را شناسایی کنند و یا «پشتتازان و پیشروانی» را مشخص سازند که قرار بود یک گروه «پشتتاز فکری» را تشکیل دهد، عاقبت به یک معیار خلاصه شد و آن «غلبه تعهد بر تخصص» بود. معیاری که خواهیم دید خود نه تنها کمکی به حل معضل نکرد بلکه ابزاری شد در دست هر گروهی که از قدرت کافی برای تفسیر آن به نفع خویش برخوردار بود. اما در این برهه از زمان یعنی قریب به ۵-۶ ماه پس از پیروزی انقلاب و در غیاب معیاری برای انتخاب «صالحان»، وجه سلبی گفتارهای مذکور بود که در فضای اداری، اجتماعی و علمی کشور هر روز بیش از روز پیش گسترش می یافت. اگر تشخیص صالح ترین ها ممکن نبود، امکان حذف «ناصالحان» که وجود داشت. از این جهت تمامی فشارها بر روی دولت موقت متمرکز شد برای پاکسازی کردن دستگاه دولت و نهادهای وابسته به آن به ویژه نهادهای آموزش عالی. هر چه بیشتر نخست وزیر دولت موقت تأکید می کرد که «این دولت برای تزکیه نیامده است»^۸، بیشتر پیش چشم نیروهای سیاسی «غیر انقلابی بودن» و در نتیجه ناموجه بودن خود را اثبات می کرد. هر چه بیشتر

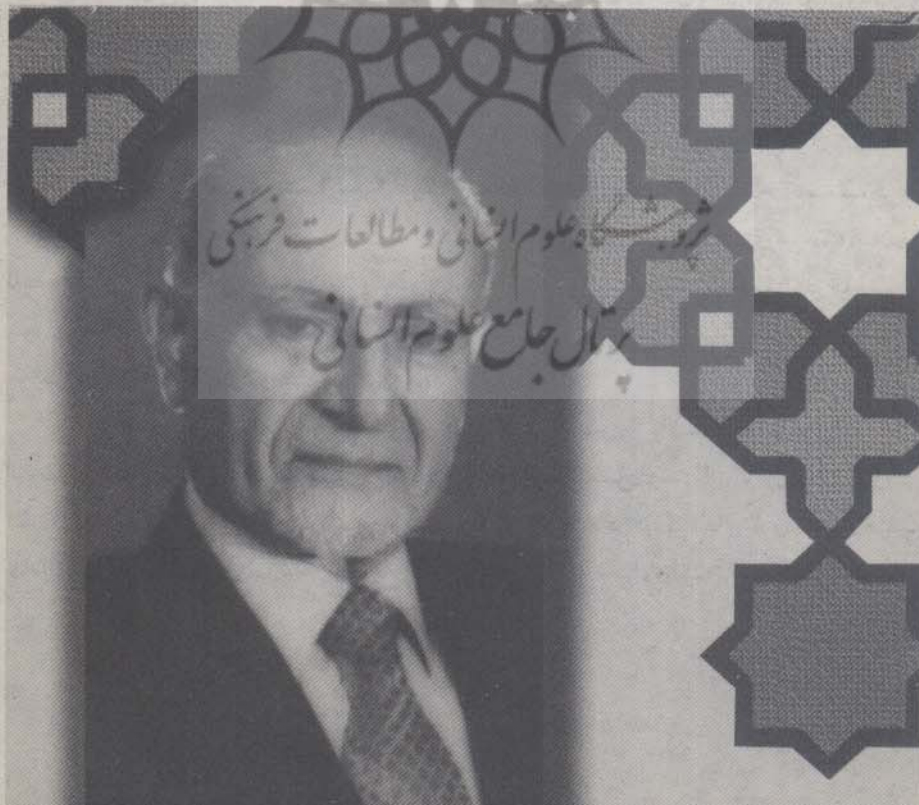
زامدار دولت موقت فریاد می کشید که «انضباط باید جای انتقام را بگیرد»^۹، کمتر گوش شنوایی برای شنیدن حرف هایش پیدا می شد و خود بیشتر در زمره کسانی قرار می گرفت که می بایست از دور بازی حذف می شدند. با تصویب «لایحه قانونی مربوط به پاکسازی و ایجاد محیط مساعد» در ادارات دولتی، دولت موقت امیدوار بود بتواند هم به «تصفیه هایی» که هم اکنون نیز در جریان بود شکلی قانونی بدهد و هم از فشاری که بر رویش بود بکاهد. در این لایحه تصریح شده بود که «به منظور پاکسازی و ایجاد محیط مساعد برای رشد نهادهای انقلاب در وزارتخانه ها، دانشگاه ها، بانک ها و . . . به دولت اجازه داده می شود که در هر یک از مؤسسات فوق هیئتی پنج نفره، سه نفر از کارمندان ذیصلاح مؤسسه به انتخاب وزیر و دو نفر به انتخاب نخست وزیر تعیین گردد که با مراجعه به پرونده ها و سوابق کارکنان مؤسسه صورت آن عده از کارکنان را که باسواک منحل همکاری داشته اند و یا عدم صلاحیت آنان به اثبات رسیده باشد و یا . . .»^{۱۰} تهیه کنند و به وزیر ارائه دهند تا وزرا در مورد آینده آنان تصمیمات لازم را ظرف ۶ ماه اتخاذ نمایند. اما حتی تصویب این لایحه نیز باعث آرامش خاطر نیروهای انقلابی نشد و ایرادها و انتقادات به دولت موقت ادامه یافت.

شدت فشار برای «پاکسازی» چندان بود که حتی نهادهایی همچون سازمان ملی دانشگاهیان که از نزدیک شاهد ماجرا بودند و بر این نظر که «باید در این زمینه ضوابط مشخصی را در نظر گرفت . . . و نباید به صرف اینکه فلان کس، فلان حرف را زده است او را بیرون کرد»^{۱۱} خود در توجیه آنچه در حال اتفاق افتادن بود بر آمدند و در پاسخ به ایراد کسانی که می گفتند «گروهی از کسانی که کنار گذاشته شده اند، دارای تشخص علمی در سطح جهان هستند»، در صدد توجیه اخراج همکاران خود برآمده می گفتند «بهانه است که اینها دانشمند بوده اند؛ نه اینکه در دانشمندی شان شک بکنند بلکه یادآور می شدند که «دانشمند فاسدی که در خدمت رژیم سابق بوده، نمی تواند خود را با شرایط انقلابی جامعه وفق دهد»^{۱۲}. البته در همین دوران نیز بودند افرادی از طیف های فکری مختلف که تلاش کردند در مقابل موج پاکسازی ها ایستادگی کرده و یادآور شوند که با این روند که پیش گرفته شده «دیگر کسی باقی نخواهد ماند»^{۱۳} و این که «هر کس در مقابل تخصص خود مسئول است» و اگر نمی خواهیم «ایران متکی به عوامل استعمار باشد، باید کشور را از جهت نیروی انسانی خود کفنا کرد»^{۱۴}. اما گوش شنوایی برای حرف هایی از این دست، وجود نداشت.

با استعفای دولت موقت در ۱۵ آبان ۱۳۵۸، از مقابل کسانی که می خواستند هر چه سریع تر برنامه «پاکسازی» دستگاه دولت و نهادهای وابسته به آن را پیش ببرند، مانع بزرگی برداشته شد. دولت موقت استعفا کرد و وظایفش به شورای انقلاب واگذار شد. اولین اعلامیه شورای انقلاب که روزنامه های کشور از آن با عنوان «پاکسازی مؤسسات و وزارتخانه ها از عناصر فاسد در رأس طرح ضربتی شورای انقلاب قرار دارد» یاد کردند به صورت طرحی شش ماده ای فردای روزی که دولت موقت استعفا کرد، منتشر شد. در این طرح تأکید شده بود که برای راه انداختن چرخ های مملکت و

ایجاد دگرگونی های بنیادی اقتصادی و اجتماعی، شورای انقلاب «استفاده هر چه بیشتر از عناصر مؤمن به انقلاب و مخصوصاً نیروهای عظیم نسل جوان که نقش خود را با صداقت اسلامی خود و با جهاد و ایثار و به ثمر رسانیدن مبارزه ایفا کرده اند»^{۱۵} را در دستور کار خود قرار داده است. طرفه آن که اولین کسانی که در مقام اعتراض به روند اوج گیری «پاکسازی» که به نام «صداقت اسلامی» و «ایثار و مبارزه» برآمدند تئو چند از مجتهدان طراز اول کشور بودند که سال ها بود برای تفوق ارزش های اسلامی در جامعه تلاش کرده بودند. در مقاله ای با عنوان صریح «پس بگوئید در این مملکت آدم نیست»، آیت الله مکارم شیرازی به کسانی که اسلامیت را مبنای حذف افراد قرار می دادند یادآور شد که از دید اسلام «هیچ انسانی در دنیایی عیب و نقص نیست (مگر پیمبران و معصومان) و هر کسی در کنار گلهای صفات برجسته اش خارهایی هم دارد» و به آنهایی که این «پاکسازی ها را شرط لازم پیشبرد انقلاب» می دانستند متذکر شد که «بر اثر همین موضوعات - و موضوعات دیگر - در میان صفوف انقلابیون شکاف های هولناکی به وجود آمده است و هر دسته ای دسته دیگر را نفی می کند، حتی در یک شهر، مسلمانان انقلابی به چندین گروه شده اند و هر کدام گله دارد که او را نیز غیرانقلابی و یا حتی خائن به انقلاب معرفی می نمایند؛ و دست آخر چشم انداز اوضاعی را که این نوع رفتار پیش خواهد آورد یادآور شده و اظهار داشت: «با این وضع که ما پیش گرفته ایم عملاً ثابت می کنیم که این مملکت آدم برای اداره کردن دستگاه هایش ندارد و چون چنین است محکوم به فنا هستیم باید بپذیریم و یا تنها راه برای زنده ماندن بازگشت به زیر چتر بیگانگان است»^{۱۶}

اما به نظر می رسد که شورای انقلاب سوای دیگری در سر داشت. این شورا کمتر از سه هفته



پس از به دست گرفتن مصادر امور، با الحاق یک تبصره به لایحه قانونی مربوط به «پاکسازی و ایجاد محیط مناسب...» به هیئت های ۵ نفره مذکور در این لایحه اجازه داد «در حدود صلاحیت دادگاه های اداری به تخلفات اداری کارمندانی که پرونده های آنان به این هیئت ها ارجاع شده رسیدگی کرده و مجازات های مقرر در قانون استخدام کشوری را نسبت به متخلفین اعمال نمایند». همچنین گفته شده بود که رأی این هیئت ها «حسب مورد پس از تأیید وزیر قابل اجراء است»^{۱۷}، البته بدون آن که به هیچ عنوان روشن باشد که چه کسی این موارد را که باید به تأیید وزیر برسد، تعیین خواهد کرد. اینک با تصویب این لایحه دیگر به نظر می رسید که برنامه پاکسازی می تواند به شکل «انقلابی» به پیش برود. در سراسر کشور و در هزاران اداره و مؤسسه و بانک و نهاد دولتی، گروه های پنج نفره کار «تصفیه» را آغاز کردند و رأساً به اخراج و تعلیق و باز خرید... کارمندان پرداختند. فقط باقی می ماند معیارهای این «تصفیه ها» که آن نیز همانطور که دیدیم چند روز پیش از تصویب لایحه الحاق تبصره مذکور در همان «ضوابط پاکسازی» ابلاغ شده بود.

در عین حال تصویب «ضوابط کامل پاکسازی و جدول مجازات کارکنان دولت و ابلاغ بخشنامه نخست وزیر به وزارتخانه ها» در ۲۹ آذر ۵۸، معلوم کرد که نه فقط آن نصیحت های بجا و آینده نگری های روشن بینانه اثری در خط مشی شورای انقلاب نداشته است و این شورا همچنان در راهی که قدم گذاشته با سرعت حرکت می کند، بلکه این را نیز معلوم کرد که شورای انقلاب بر آن است که در کنار تصفیه ادارات دولتی سنگ بنای کار دیگر را نیز استوار سازد؛ یعنی پی ریزی سنگ بنای یک دولت ایدئولوژیک. در واقع نیز جداول مجازات کارمندان علاوه بر تعیین تخلفات در ارتباط با نوع همکاری با نظام پیشین، بندی را نیز شامل می شد مبنی بر «مجازات ها در رابطه با حال و آینده» که در آن، «افرادی که قلم و بیان خود را به منظور تضعیف انقلاب، دولت موقت جمهوری اسلامی و روحیه مردم بکار برده و بر آن اتهامات دروغ و ناروا وارد سازند و شایعه پراکنی نمایند، حداقل، توبیخ اخراج و حداکثر، به دادگاه انقلاب معرفی خواهند شد»^{۱۸}. به عبارت دیگر، کمتر از یک ماه و نیم پس از آن که تمامی نیروهای انقلابی که دست در دست یکدیگر دولت موقت جمهوری اسلامی را به آن حد تضعیف کردند که سرانجام وادار به استعفا شد و پس از آن که به شهادت علمای کشور حتی «نیروهای مسلمان انقلابی» لحظه ای در «غیر انقلابی» خواندن یکدیگر دریغ نکرده بودند، اکنون دیگر دولت موقتی در کار نبود، شورای انقلاب دست خود را باز می گذاشت تا با تعریف گنگی از جرم سیاسی، «روحیه مردم» و «دولت موقت» را عین نظام بشمارد و تضعیف آن را مستوجب محکومیت.

با این همه و علیرغم آن که مصوبه شورای انقلاب مبنی بر ضوابط پاکسازی حاکی از اراده آشکار این نهاد بود در این که از طریق تعریف جرم سیاسی مقدمات تأسیس دولت ایدئولوژیک را پی ریزی کند، و علیرغم توانایی این شورا در بسیج توده ای، تشتت موجود در دیدگاه های گروه های مختلف چندان زیاد بود که هنوز در این برهه از تاریخ انقلاب بند مربوط به «حال و آینده» به نظر قابل اجرا نمی

آمد. آمادگی زمینه اجتماعی و اراده تأسیس هنوز نمی توانست به معنای توانایی پیشبرد یک برنامه سیاسی باشد. تأسیس دولت ایدئولوژیک به معیارهای روشن برای تقسیم افراد به «خودی» و «دیگری» احتیاج دارد و همچنین نیازمند ابزار گسترده سرکوب برای جا انداختن این جدایی. در آن دوره نه این و نه آن هنوز کاملاً در دسترس نبودند. هنوز تلاش های متعددی برای تشخیص «انقلابی ها» از «غیر انقلابی ها» و «ضد انقلابی ها» جریان داشت و برای رسیدن به معیارهای روشن در این زمینه، مفاهیم جدیدتری سبب عنوان مثال «لیبرالیسم» که به عنوان «محور اتحاد تمام نیروهای ضد انقلاب»^{۱۹} معرفی می شد- به استخدام در می آمد. البته در کنار این مفاهیم «دانشمندانه» مشتق از پیشنهادات محیر العقول به چشم می خورد. از آن جمله پیشنهاد بکار گرفتن «تزدکتر شریعتی... بدین گونه که در کنار هر متخصص یک مجاهد گماشت»؛ البته چون به نظر پیشنهاد دهنده این کار را فعلاً ممکن نمی دید، پیشنهاد می کرد که عجلتاً «در کوتاه مدت و قبل از دگرگونی بنیادین در سازمان اداری، حداقل سرپرست و رؤسای هر سازمان یا هر شرکتی را از افراد مؤمن به انقلاب و معتقد به ایدئولوژی آن تعیین کرد و انتخاب نمود»^{۲۰}. بدین ترتیب اگر تا چند ماه پیش از این، فقط صحبت از پاکسازی وزرا و معاونان وزیری بود که تخصص شان عیب بی تعهدی شان را نمی پوشاند، اکنون کار به جایگزینی سرپرست ادارات و رؤسای شرکت ها کشیده شده بود. برخی از وزرای دولت موقت نیز که از قید برنامه های «غیرانقلابی» دولت مزبور آزاد شده بودند، اکنون با قدم های سریع در صدد جبران عقب ماندگی از جمع انقلابیون بوده و علاوه بر تأکید بر لزوم «صدور انقلاب»، خواستار آن نیز بودند که «ارتش جمهوری اسلامی... ارتشی مکتبی باشد که در نظام سیاسی و تولیدی به طور فعال شرکت کند»^{۲۱}.

این ابراز نظرها در شرایطی صورت می گرفت که کشور مدتی بود از قانون اساسی برخوردار شده بود و تدارک انتخابات اولین رئیس جمهوری اسلامی را می دید. در دوران رقابت های انتخاباتی، همه کاندیداها کم و بیش لزوم تأیید بر موقله «تعهد» را یادآور شدند^{۲۲}. و جامعه مهبیای برگزاری اولین انتخابات مجلس شورای ملی شد. انتخابات به فاصله کمی پس از انتخابات ریاست جمهوری انجام شد. برنامه های اکثر کاندیداها برای تنظیم امور کشور تأکید بر همان موضوعی بود که در طول سال گذشته اتخاذ کرده بودند. در مجموع حرف جدیدی در زمینه تعهد و تخصص زده نشد، و کاندیداها فقط به این اکتفا کردند که بر سابقه مبارزاتی خود علیه استبداد پهلوی تأکید کنند تا تعهدشان به انقلاب روشن گردد. اما با تعیین شدن تکلیف قوه مقننه، بحث مزبور از سوی در ارتباط با فعالیت نیروهای سیاسی در محیط دانشگاه و از سوی دیگر با طرح وسیع تر موضوع در چهارچوب انقلاب فرهنگی بار دیگر سر باز کرد و به معنایی به اوج خود رسید.

انقلاب فرهنگی که دیدیم از آغاز پیروزی انقلاب به عنوان شعار برای «تزکیه جامعه» و «تصفیه» دستگاه های اداری مطرح بود، در ارتباط با مسئله دانشگاه ابعاد دیگری گرفت و نهایتاً با تأسیس «شورای عالی انقلاب فرهنگی» نهادینه شد. پس از موج اولیه «اخراج استادان»، دانشگاه های کشور از منظر

دیگری نیز برای حکومت جدید التاسیس مسئله ساز می نمودند و آن، حضور و فعالیت سازمان های سیاسی گوناگون در دانشگاه بود که به راستی نیز مانع فعالیت معمول دانشگاه می شدند. تلاش های متعددی که برای خارج کردن گروه های سیاسی از دانشگاه صورت گرفته بود، همه با عدم موفقیت روبرو شده بودند. به نظر می رسد که در فاصله کوتاهی پس از انتخابات قوه مقننه، در شرایطی که کشور هم رئیس جمهور داشت و هم مجلس و هم شورای انقلاب، این نهاد آخری که در مقام هیئت دولت نیز انجام وظیفه می کرد، تعطیل کردن دانشگاه ها را در پایان سال تحصیلی ۵۹-۵۸ راه حل مناسبی برای حل معضل حضور گروه های سیاسی در دانشگاه ها تشخیص داد. اما مهم تر از حل این «معضل»، تعطیلی دانشگاه ها زمینه مطلوبی را برای پیشبرد برنامه دیگری فراهم ساخت. برنامه دیگری که «انقلاب فرهنگی» نام گرفت و فرصت لازم را برای پیشبرد برنامه های شان در اختیار کسانی گذاشت که از آغاز انقلاب رؤیای چنین کاری را در سر داشتند و موفقیت کشور و پیشرفت انقلاب را متوط به انجام آن می دانستند. گروه هایی که البته در فاصله روزهای اول پیروزی انقلاب تا هنگام تعطیلی دانشگاه ها بر منابع نظری خود افزوده و از جمله با الهام از انقلاب فرهنگی چین^{۲۳} خواستار تعطیلی دانشگاه ها بودند تا بتوان «به طور سازمان یافته دانشجویان و استادان را داوطلبانه [!] از طریق جهاد سازندگی روانه روستاها نمود و عده زیادی از استادان را روانه کارخانجات نمود تا مشکلات صنعتی و تنگناهای فنی را از نزدیک ببینند و از پشت میز دانشگاه در تهران سعی در حل مسئله ذوب آهن اصفهان نمایند»^{۲۴}. غیر از آن که در این نوع رهنمودها، ارتباط حضور مستقیم در کارخانه و مزرعه با تلاش های عالمانه برای رفع مشکلات فنی صنعت و کشاورزی روشن نبود، نکته دیگری نیز ابداً مورد توجه قرار نمی گرفت و آن زندگی اساتیدی بود که موضوع یا دقیق تر بگوییم ابزارهای پیشبرد این گونه تخیلات قرار می گرفتند. اما روانه کردن اساتید و دانشجویان بخش اول این برنامه را تشکیل می داد و قرار بود در مرحله بعد، عده ای - که معلوم نیست از چه کسانی تشکیل می شدند و چگونه به این کار گمارده می شدند- «کارکنان و کارمندان را با در نظر گرفتن نسبتی منطقی با دانشگاه پس از انقلاب انتخاب و مابقی را باز خرید یا باز نشست»^{۲۵} کنند. طراحان این نوع انقلاب فرهنگی بر این نظر بودند که از این طریق «نظام دانشگاهی دلالی که متعلق به نظام وابسته به امپریالیسم بود از بین خواهد رفت و دانشگاهی به وجود خواهد آمد که اندیشه اش در قدام خط انقلاب باشد و شعار دانشگاه سنگر آزادی به شعار دانشگاه سنگر انقلاب»^{۲۶} تبدیل خواهد شد.

دانشگاه های سراسر کشور در ۱۵ خرداد ۵۹ تعطیل گردیدند و «سنگر آزادی» پس از مقاومتی چند روزه برچیده شد؛ تأسیس «سنگر انقلاب» نیز به شورای عالی انقلاب فرهنگی واگذار گشت تا دو سال بعد در شرایطی که کشور مهلک ترین بحران های داخلی خود را پشت سر گذاشته بود و در جنگی بی امان با مهاجم عراقی به سر می برد، بازگشایی شود. در این فاصله تعدادی از اساتید و دانشجویان که لابد «نسبت منطقی شان با دانشگاه پس از انقلاب» کافی تشخیص داده نشده بود، «انتخاب» نشدند و

تعدادی از اساتید نیز در این فاصله جلای وطن کردند و یا شغل دیگری را برای امرار معاش برگزیدند. تعدادی واحد دینی به واحدهای رشته‌های مختلف اضافه شد و ورود به تعدادی از رشته‌ها نیز برای زنان ممنوع گشت. و چون اینها همه مسلماً کفاف ساختن «سنگر انقلاب» را نمی‌داد، این وظیفه به حلقه‌های گزینشی واگذار شد که به سنجش «نسبت منطقی» مزبور بپردازند. حلقه‌هایی که در این فاصله و بعد از حدود سه سال بحث بالاخره تأکید بر تعهد در مقابل تخصص را به عنوان مناسب‌ترین راه برای انتخاب کارگزاران نظام جدید برگزیدند.

هر چند وقوع انقلاب فرهنگی بر بستر جدال برای تعطیل دفاتر نیروهای سیاسی در دانشگاه‌ها شکل گرفت و امروز این واقعه بیش از هر واقعه دیگری به عنوان نمادی از تأسیس و عملکرد دولت ایدئولوژیک تبدیل شده است، اما حقیقت این است که یک چنین تصویری از وضعیت با واقعیت امر فاصله بسیار داشت. زیرا در فاصله تعطیل دانشگاه تا بازگشایی مجدد آن، هنوز اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی کشور بر در «تعهد» می‌کوبیدند و هر روز با صراحت لهجه بیشتری در این زمینه رهنمود می‌دادند. اگر عده‌ای تنها به یادآوری این امر اکتفا می‌کردند که باید «تکیه را بر ایمان گذاشت»^{۲۷}، یا آنکه می‌گفتند «باید تا آنجا که افراد با تقوی و مؤمن وجود دارد، در انتخاب، اولویت را حتماً به آنها بدهیم»^{۲۸}؛ بخشی دیگر مشخصاً از اولویت تعهد بر تخصص پشتیبانی کرده و بر این عقیده بودند که «اول باید به پایبندی افراد به مکتب توجه گردد، بعد مهارت او»^{۲۹}. و نیز دست آخر نیز کسانی که سعی داشتند برای تعیین سلسله مراتب کادرهای نظام جدید التأسیس با رجوع به معیار تعهد برنامه کاملی ارائه دهند. اینان، مشاغل و مقامات را به دو دسته تقسیم کرده، در یک طرف «مسئولیت‌های تصمیم‌گیر و پست‌هایی که سیاست اصلی کشور را در هر زمینه تنظیم می‌کنند» قرار می‌دادند و در طرف دیگر «خدمات گوناگونی را که با سرنوشت سیاسی-اقتصادی و فرهنگی کشور ارتباط مستقیم ندارد». و بر این نظر بودند که مشاغل نوع اول را باید «به دست متخصصین و علمای مکتبی سپرد...» و خاطر نشان می‌ساختند که «... اگر متخصص و فرد با تجربه و با بینش مکتبی نباشد، اصل بر تقواست، اگر چه با تخصص همراه نباشد» و «خدمات نوع دوم را حاضر بودند «از هر متخصص و عالمی بگیرند؛ البته باز هم مشروط به این که عالم و متخصص مذکور «انگیزه‌های ضد مردمی و ضد انقلابی» نداشته باشد»^{۳۰}. برنامه کاملی که شهروندان را به درجات مختلف تقسیم می‌کرد و دستگاه دولت را وابسته و پیوسته افرادی می‌کرد که در مقام شهروند درجه یک از امکانات کاملاً نابرابری با دیگران برخوردار بودند؛ و این کار چیزی نبود جز گذاشتن سنگ بنای دولت ایدئولوژیک. بی‌جهت نبود که کسانی که با این بینش مخالف بودند علاوه بر «ضد اسلامی و غیر اسلامی» خواندن نظرات کسانی که طرفدار متخصص و تخصص زدایی هستند بر این عقیده بودند که این افراد «در دام مارکسیست‌ها افتاده‌اند که جامعه ایده آلمان جامعه بی تخصص است»^{۳۱}.

در واقع نظریه «تعهد در مقابل تخصص» مراحل بحث و فحص را پشت سر گذاشته به صورت

عملی خود نزدیک شده بود، یعنی از حوزه اندیشه خارج و در مقام مقوله ای عملی که ابزار اعمالش - همان هسته های گزینش - نیز تعبیه دیده شده یا در حال تکوین بود، ظاهر شده بود. اینک دولت جدید می توانست بر اساس آن تأسیس خویش را آغاز کند. در عین حال این نظریه در حوزه دیگری نیز به گسترش خویش ادامه داد که هر چند چیزی بر اهمیتش به منزله ابزار تأسیس دولت ایدئولوژیک نیفزود، اما مقدمات اولین انحراف عملی آن را فراهم کرد. در واقع نیز همان طور که در ادامه نوشته خواهیم دید، نظریه «تعهد» علاوه بر برخورداری از عیب مهم تقسیم شهروندان به درجات مختلف که مبین میزان برخورداری هر یک از حقوق مختلفی بود، چند ضعف مهم دیگری را نیز از در سال های بعد، از خود بروز داد که همگی به نوعی به ناروشنی مفهوم تعهد باز می گردند. در واقع همان طور که خواهیم دید، در سال های بعد، با بروز اولین تفاوت ها در میان نیروهای سیاسی که هنوز تا سال ۶۲ در صحنه سیاسی باقی مانده بودند، مفهوم «تعهد» ناظر بر حوزه هایی شد که مستقیماً متأثر از ایدئولوژی های غیر دینی بودند و هر چند که به منزله مهم ترین ابزار برای انتخاب کارمندان دولت و رتبه بندی آنان برای اشغال مقامات مهم به کار می رفتند، اما هر دسته و گروه به ظن خود آن را تعبیر و تفسیر کرده و از آن برای بیرون کردن رقیب، حال اگر نه از حوزه سیاست - مانند سال های پیش - بلکه برای کنار زدن وی از قدرت اجرایی سود جست.

یکی از اولین بروزات این مسئله در همان ماه های اول فعالیت اولین نخست وزیر دولت جمهوری اسلامی آشکار شد. نخست وزیر وقت هم از جانب رئیس جمهور^{۳۲} و هم از جانب سایر شخصیت های سیاسی و اجتماعی به دلیل این که گویا به (فقدان) تخصص افرادی که به کار گماشته توجه ندارد، مورد انتقاد بود. برخی از علما حتی به وی «اخطار» کردند که «بی سوادها را از دور خودش کنار بگذارد...» و رفاقت بازی را کنار بگذارند و به صرف این که سابقه زندان شان خیلی خوب است و حتماً هم باید حالا وزیر باشد نادرست است، زیرا زندان را برای خدایارفته و وزارت را هم برای خدا کنار بگذارد»^{۳۳}. در پاسخ به این انتقادات، نخست وزیر در سخنرانی ای در این زمینه، پس از اشاره به این که بحث «تخصص و غیر تخصص» بحثی است که امروز در میان «اعضای انجمن های اسلامی از یک دید و میان لیبرال ها و سایر گروه ها از دیدگاه دیگری دنبال می شود»، به منتقدان خود یادآور شد که آنهایی که در «دولت های قبلی بودند نیز دوره های خاصی برای وزارت یا تخصص وزیری» ندیده بودند. اما در کنار پاسخ به مخالفان، او پس از یادآوری اینکه آمریکا پس از شکستی که از انقلاب اسلامی خورده است به چگونگی حاکمیت معیارهای مکتبی و اسلامی را بر جامعه و افکار مردم مسلمان متوجه شده و «به دنبال یک بحران نفوذ و یک ارتباط دیگری می گشت تا بتواند در خمیرمایه اصلی انقلاب اسلامی را که همانا ایمان و تقوا و معیارهای دینی حاکم بر جامعه است دست یافته و نفوذ کند؛ لذا به دنبال کسانی رفت که وجودشان بر از معیارهای غربی بوده و از این جهت بهترین راه را همان طرح مسئله تخصص یافت و مطرح کرد»^{۳۴}. بدین صورت بحث تعهد و تخصص که تا این زمان فقط در ارتباط با چگونگی تأسیس

حکومت اسلامی و سپس در رابطه با انقلاب مطرح می‌شده مرحله‌ای دیگر ارتقاء یافت و با یکی از مسائل روز-و در واقع یکی از مهمترین این مسائل- پیوندی اساسی پیدا کرد. به این ترتیب طرفداران اولویت تخصص بر تعهد نه فقط رقبای فکری که به حریفان سیاسی‌ای تبدیل شدند که خواسته یا ناخواسته، دانسته یا نادانسته در زمره مهره‌های پیشبرد سیاست ضدیت آمریکا با جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آمدند. بدین ترتیب در آخرین دور مباحث نظری پیرامون بحث تعهد و تخصص، این نظریه نیز مانند بسیاری از مباحث نظری دیگر، مانند آزادی، ملی‌گرایی، حقوق بشر و... به یکی از ابزارهای تئوری توطنه و در نتیجه وسیله‌ای برای بیرون راندن رقبای سیاسی از صحنه تبدیل شد.

شروع جنگ و فراخواندن تعدادی از متخصصان نظامی پاکسازی شده به خدمت می‌توانست طرفداران اولویت دادن «تعهد» نسبت به تخصص را به اشتباه بودن نظریاتشان آگاه کند. اما واقعیت این بود که این نظریه، نه یک نظریه در کنار سایر نظریه‌ها، بلکه به سنگ بنای دولت تبدیل شده بود و کنار گذاشتن آن به معنی از دست دادن ابزاری بود که پس از سال‌ها زحمت به زمامداران حکومت اجازه می‌داد که گمان کنند که بر اساس آن می‌توانند دستگاه دولتی جدیدی را که در خور انقلاب باشد، بنا نهند. به همین جهت نیز علیرغم شواهد مبین و روشنی که از عدم کارایی این نظریه آشکار شده بود، اعمال آن با حدت و شدت بیشتری ادامه یافت. تنها مواردی که غیر از فراخوان برخی نظامیان «تصفیه» شده به خدمت سراغ داریم، مربوط به سال‌های متأخرتر است و مورد دانشجویانی را شامل می‌شود که



پرونده شان در سال های ۶۳ و ۶۴ توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی مورد بررسی مجدد قرار گرفت و اجازه ادامه تحصیل یافتند.^{۳۵}

با برکناری بنی صدر که بعد از انتخاب ریاست جمهوری در زمره مدافعان تخصص جای گرفته بود، آخرین مشکل جدی برای طرفداران اولویت دادن به «تعهد» در مقابل تخصص برداشته شد و در بحبوحه جنگ دولت لایحه «بازسازی نیروی انسانی در وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی وابسته به دولت» را به تصویب رساند که در آن امر پاکسازی به صورتی کاملاً نهادینه و با برخورداری از «هیئت های عالی و بدوی و تجدید نظر» قرار بود از طریق «جمع آوری مدارک و تشکیل پرونده اتهامی، تحقیقات محلی در مورد متهم، مصاحبه با متهم، تحقیق در مورد متهم قبل و بعد از انقلاب و در رابطه با انقلاب اسلامی و اظهار نظر درباره آنها و...»^{۳۶} کار تصفیه را پیش ببرد.

خارج از موارد نادری که در مورد نظامیان و دانشجویان ذکر شد، تمامی شواهد حاکی از آن هستند که «تصفیه» ها به شکل کنترل نشده ای پیش می رفت، کما این که روند مزبور منجر به تذکر شدیداللقن امام خمینی (ره) نیز منجر گشت. در بند دوم فرمانی هشت ماده ای که ناظر بر «اسلامی نمودن تمام ارگان های دولتی به ویژه دستگاه های قضایی» بود، تأکید شده بود که به هنگام رسیدگی به صلاحیت کارمندان باید از «اشکال تراشی های جاهلانه که گاهی از تندروها نقل می شود» پرهیز شود و کار به گونه ای انجام شود که «اشخاص مفید و مؤثر با اشکالات راهی کنار گذاشته نشوند». در این فرمان همچنین تأکید شده بود که میزان «حال فعلی اشخاص است، با غمض عین از بعض لغزش هایی که در رژیم سابق داشته اند، مگر آن که با قرائن صحیح معلوم شود که فعلاً نیز کارشکن و مفسد است»^{۳۷}.

بدین ترتیب در عرض چند سال اول انقلاب تقریباً تمامی نارسایی هایی که سنجش «تعهد» به عنوان راهی برای تشخیص نخبگان دولتی داشت بارز شد. این کاستی ها که همگی ناشی از تفسیر پذیری این مفهوم بود عبارت بودند از ۱- امکان «اشکال تراشی های جاهلانه»، ۲- کنار گذاشته شدن تخصص های حیاتی برای کشور (مثال نظامیان)، ۳- پیوند خوردن مسئله «تصفیه» ها با دیدگاه های سیاسی و ایدئولوژیک. با این همه وقتی که در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۶۳ آئین نامه هسته های گزینش به تصویب شورای عالی قضایی رسید، آشکار شد که نه فقط در تفکر حاکم بر گزینش ها تغییری ایجاد نشده است، بلکه کمترین قدم عملی و ملموسی برای جلوگیری از کاستی های مشاهده شده در این سال ها و ضایعاتی که به بار آورده و خواهد آورد، برداشته نشده است. تنها جملاتی از بند ۲ فرمان نامبرده به عنوان تبصره های ۱ و ۴ ماده ۱۶ این آئین نامه در آن منظور شد بدون آن که از چگونگی تأثیر آنها بر روند اجرایی بحثی شده باشد. طبق این آئین نامه «هسته های گزینش جهت تحقق وظایف محوله در کلیه دستگاه های کشور اعم از وزارتخانه، سازمان ها و مؤسسات و شرکت های دولتی (آموزشی، خدماتی، فنی، ...)، نهادهای انقلاب اسلامی، نیروهای مسلح و دیگر ارگانها توسط هیئت های مرکزی

گزینش طبق ضوابط تشکیل^{۳۸} می شدند. تحقق وظایف به معنی «بررسی و تعیین صلاحیت عقیدتی-سیاسی-اخلاقی متقاضیان ورود به وزارتخانه ها و سازمان های دولتی و نهادهای انقلابی و دیگر دستگاه ها»^{۳۹} بود. طبق این آئین نامه، هسته های گزینش متشکل بودند از کمیته ارزیابی و ارشاد و واحدهای سه گانه ای که با نام های: واحد امور اداری و روابط عمومی، واحد امتحانات و واحد تحقیقات و ارزیابی که می بایست همسو با یکدیگر وظیفه گزینش را به انجام برسانند. کمیته ارزیابی و ارشاد بر اساس گزارش واحدهای امتحانات و تحقیقات و ارزیابی تصمیم نهایی را در مورد رد یا پذیرش داوطلب اتخاذ می کرد. تهیه سوالات عقیدتی-سیاسی، اجرای امتحانات، تصحیح اوراق، تنظیم برنامه مصاحبه از جمله وظایف واحد امتحانات بود و تهیه و تنظیم پرسشنامه، تنظیم برنامه تحقیقات، انجام تحقیقات و نظارت و ارزیابی مستمر صلاحیت های عقیدتی، سیاسی، اخلاقی افراد گزینش شده از بدو ورود تا مرحله قطعیت اشتغال به عهده کمیته تحقیقات و ارزیابی گذاشته شد^{۴۰}. ضوابط عمومی گزینش که در ماده ۱۶ این آئین نامه آمده است مشتمل است بر ۱۶ ضابطه که در زمره آنها می توان «اعتقاد و التزام به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی ایران (ضابطه هشتم)... شناخت اسلام در حد متعارف عمومی (ضابطه هشتم)... و عدم وابستگی به شرق و غرب (ضابطه دوازدهم)»^{۴۱} را به عنوان تفسیر پذیر ترین ضوابط و نیز آنهایی که به نظر می رسد مستقیماً در ارتباط با «متعهد» بودن هستند را نام برد.

در این دوره و علیرغم شرایط جنگی شدید که تمامی توجهات مملکت را به خود معطوف کرده بود، کمتر ماه هایی را می توان سراغ گرفت که در خلال آنها نتایج منفی اعمال گزینش در زمینه ای بروز نکند و ضایعات ناشی از اعمال آن صدای عده ای را در نیاورد. دانشگاه ها از کمبود کادر علمی نالان بودند و پیشنهاد می کردند که «از خارج استاد وارد» شود؛ و همچنین اعاده استادانی که البته «پرونده های شان برای گزینش صلاحیت اخلاقی و شرایط عمومی» به اداره گزینش فرستاده شده بود. همچنین صحبت از رشته هایی بود که به علت عدم برخورداری از برنامه جامع و مدون به ناچار حذف می شدند^{۴۲}. مواردی چند که به علت مطرح شدن در صحن مجلس از پوشش خبری بالایی نیز برخوردار شد، به بهترین نحوی ابعاد ضایعات را آشکار کرد. مورد اول هنگام طرح لایحه بازنشستگی و بازخرید مستخدمین رسمی آموزش و پرورش بروز کرد. دکتر عباس شیبانی که به عنوان مخالف تصویب لایحه پشت تریبون رفت پس از اذعان این مطلب که آموزش و پرورش همین امروز هم به اندازه کافی معلم ندارد خطاب به موافقان این لایحه گفت: «شما می گوئید افرادی را که می خواهید کنار بگذاریم چنان رفتار می کنند که شما هیچ مدرکی از آنها ندارید بعد از پیروزی انقلاب بعد از مدتی که گذشته است. امام تمام کسانی را که جرم و جنایت نداشتند عضو کردند شما به هیچ وجه من الوجوه حق ندارید یک نفر از اینها را بیرون کنید. اگر خلافی کردند، اگر خلاف جمهوری اسلامی عمل کردند، قانون داریم، طبق آن عمل بکنیم»^{۴۳}. سخنران پس از سرشمردن لطماتی که یک چنین تصمیم گیری برای آموزش و

پرورش به همراه خواهد داشت و نیز اشتباهات فاحشی که بسیاری از معلمان گزینش و استخدام شده پس انقلاب داشته اند که باعث شده «بچه ها اکثر آبرگشته اند از دین» عمده انتقاد خود را معطوف به ضعف سیستم گزینشی کرده و یادآور شد که تمامی افرادی که عضو شورای گزینش پیشنهادی در این لایحه هستند را مدیرکل آموزش و پرورش تعیین می کند و نتیجه این خواهد بود که «مدیرکل هر که را خواست بیرون کند»^{۴۴}. پس از ارائه این دلایل سخنران در پایان نطق خود یادآور مسئله ای شد که از همان اولین روزهای «تصفیه» در ادارات دولتی بر همگان آشکار شده بود، اما طرفداران «تعهد» در مقابل «تخصص» هیچگاه نخواستند واقعیت آن را ببینند و کسانی که چنین مسائلی را مطرح می کردند، به شایعه پراکنی و تضعیف نظام متهم می نمودند: «می دانید این هایی که تصمیم می گیرند چه کسانی هستند؟ جوان های زیر ۲۵ سال... که اصلاً از زن و بچه خبر ندارد و نمی تواند تصمیم گیری بکند، قضاوت عجولانه دارد»، سپس با یادآوری خبری که همین روزها مبنی بر انجام موفقیت آمیز عملی در بخش قلب در یکی از بیمارستان های کشور اشاره کرده و می گوید: «بپرسید کی این امکانات را برای آنها ایجاد کرد. بنده ایجاد کردم. همین هایی بودند که یک عده می گفتند این ها را بینداز بیرون چون ریششان را می تراشند»^{۴۵}. لایحه مذکور خوشبختانه به تصویب نرسید. اما کسی هم به فکر چاره برای این سیستم گزینش ها نبود و هر روز تذکری و هر روز تفسیر جدیدی از «تعهد». یک روز نایب رئیس مجلس شورای اسلامی از تریبون نماز جمعه تهران وزیر کشور را مخاطب قرار داده که «نقل و انتقال ها، انتصاب ها، جابجایی های فراوان بدون توجیه، خلاف حفظ وحدت به نظر می رسد»^{۴۶} و روزی دیگر سخنران پیش از دستور در مجلس شورای اسلامی شکوه می کرد که «عزل و نصب ها در بعضی وزارتخانه ها نه بر اساس ایمان و تقوی و لیاقت بلکه بر اساس حفظ خط و تفکر خاصی انجام می گیرد که اعتراض مردم و صالحان حکومت در شهرها بلند است»^{۴۷}. اگر همین سخنران پیش از دستور در روز قبل از این سخنرانی پیام تلویزیونی مهندس موسوی نخست وزیر وقت را شنیده بود، متوجه می شد که ایراد کار در این است که معنی ایمان تغییر کرده است برداشت نخست وزیر وقت از ایمان، اگر چه در حاشیه بحثی دیگر مطرح شد، ولی کاملاً روشن بود. وی بر این نظر بود که «کسانی که صلح را توصیه می کنند، به اصول اسلامی... ایمان ندارند»^{۴۸}. یعنی بر خلاف نظر سخنان پیش از دستور، اساس عزل و نصب ها هنوز بر همان ایمان استوار بود؛ منتهی معنی ایمان عوض شده بود و معنی جدید آن را کسانی تعیین می کردند که برای همان عزل و نصب ها قدرت کافی در اختیار داشتند.

این که این عزل و نصب هایی که از آن صحبت می شد واقعاً خطی بود یا نه و نیز گلايه دیگر نمایندگان مبنی بر این که «عده زیادی از افراد بیگناه و مؤمن و مخلص و مرید و عاشق امام را به جرم طرفداری از این جناح یا منزوی و از هستی ساقط می کنند»^{۴۹} واقعاً همین طور بوده است یا خیر، در بحث این نوشته اهمیت چندانی ندارد؛ آنچه مهم است این واقعیت است که چنین کاری به سهولت ممکن بوده است. یعنی مفهوم «تعهد» و تمام دستگاه گزینشی ای که بر آن استوار گشت و جایگاه مهمی

که در تأسیس دستگاه دولت ایفا کرد کاملاً وابسته شد به دیدگاه و سیاست های جناحی. در واقع این مفهوم چنان تفسیر پذیر و ناروشن بود که می شد به نام آن به هر تسویه حسابی دست زد. بی جهت نبود اگر رئیس مجلس وقت که در جمع معاونین سیاسی استانداران کشور حاضر شده بود تا آنان را نصیحت کند که «اختلاف سلیقه ها نباید باعث صرف نظر کردن از دیگران بشود» از این سخن به میان آورد که چرا بعد از آن که دیگر جز کسانی که «تعهد» شان به اثبات رسیده است، هیچ رقیب دیگری در صحنه نمانده هنوز هم عده ای کنار گذاشته می شوند، با تعجب گفت: «الان بسیاری از برادران هستند که با هم در زندان ها بودیم و در مبارزه با لیبرال ها و کمونیست ها و منافقین با هم کار می کردیم و آنها را بیرون کردیم و خط امام و حزب الله را حاکم کردیم، حالا که به این نقطه رسیدیم نباید اینطور باشد»^{۵۰}. شاید بهترین سند مکتوب موجود برای نشان دادن این وجه از سیاست های گزینشی - کم و کیف «اینطور باشد» مورد اشاره رئیس وقت مجلس - نطق پیش از دستور نماینده مردم اهر در مجلس شورای اسلامی علیه ظلمی که به پذیرفته شدگان در کنکور در این شهر رفته بود، باشد. قاسم معماری که در مقام یکی از سخنرانان پیش از دستور صحبت می کرد یادآور شد که «اسلام زمینه ساز رشد و استعدادهاست و اگر خدای نکرده بروش استالین از خود در جامعه جو طبقات ایجاد بکنیم و استعدادها را بالقوه . . . خود رد بکنیم، این خفه کردن استعدادهاست که روز قیامت یقه مسئولین را خواهد گرفت». سخنران پس از برشمردن نام علمای مسلمانی که به خاطر موفقیت در علم زبانزد جهانیان بوده اند کسانی را که در مقام مسئول این گزینش ها بودند مخاطب قرار داده و تقاضا کرد که دست کم مسئولان حلقه های گزینشی از میان افراد چهل ساله انتخاب شوند که خود درگیر تربیت پسر و دختر و رساندن به دانشگاه هستند «نه جوان عزب اوغلی فرصت طلب کم سواد عقده ای و تنگ نظر که تصفیه حساب های شخصی به حساب اسلام گذاشته شود». سپس به آمار دانش آموزانی که در مرحله گزینش در اهر رد شده بودند، اشاره کرده و یادآور شد که «در مقایسه شهر اهر و اینچنین شهرها که تا به حال نه بمب گذاری بوده و نه ترور، امسال ۳۰ نفر بدون جهت از گزینش رد شده که حتی شاگرد اول در دبیرستان و شاگرد اول در کنکور پزشکی» نیز جزو آنان است^{۵۱}.

تمامی این اظهارات حاکی از آن بود که تعهد به منزله سنگ بنای دولت ایدئولوژیک نه فقط به ورطه «تندروی های جاهلانه» افتاده بود، بلکه بازپچه ای شده بود در دست عده ای که به واسطه در اختیار داشتن قدرت تفسیر خویش از آن را به تفسیر رسمی تبدیل می کردند و از آن برای تحکیم مبانی قدرت گروهی و دیدگاه های خود سود می جستند. یعنی نه فقط «تعهد» سنجی، نظام جدید را از امکان استخدام کادرهای کارآمد و متخصص محروم کرده بود، بلکه در چارچوب نیروهای باقی مانده پس از بیرون کردن لیبرال ها و غیره نیز به ابزاری برای حذف سایر نیروهای حزب اللهی تبدیل شده بود.

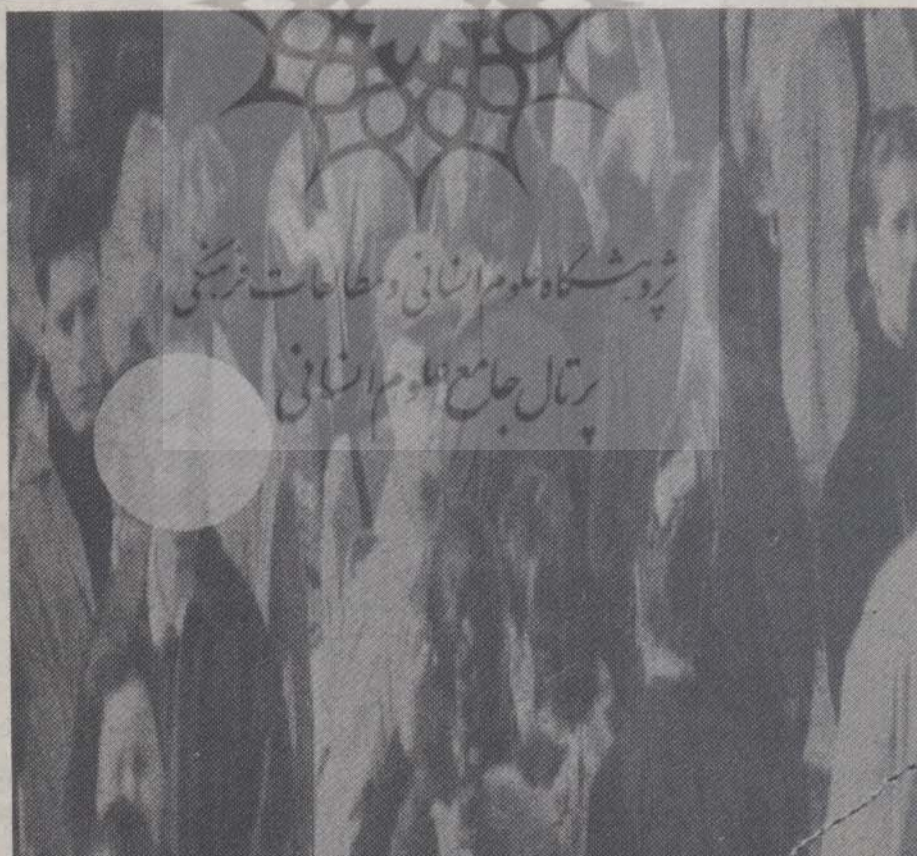
تا جنگ بود، هنوز امکان پیشبرد چنین سیاستی ممکن بود. وجود جنگ به نیروهای اکثریت مجلس سوم که قدرت اجرایی را نیز در اختیار داشتند اجازه می داد ناکامی های اقتصادی و اجتماعی

کشور را به حساب جنگ بگذارند از انتقادهایی که در زمینه به کار گماشتن مدیران نالایق که حاصل گزینش های بی حد و مرز آنان بود، بگریزند. علاوه بر این، جنگ به این نیروها این فرصت را می داد که حریف را بر سر اختلافات، که مناقشات ناشی از عزل و نصب ها یکی از آنها بود، به سکوت وادار کند. سکوتی که دیدیم همیشه الزام رعایت کردنش آسان نبود. با اتمام جنگ، روشن بود که این وضع نمی تواند ادامه یابد. نه فقط دیگر دعوت به سکوت نمی توانست در سطوح رهبران سیاسی مستجاب شود، بلکه، و مهم تر از آن، این سکوت در میان مردمی در حال شکسته شدن بود که خواست خود را مبنی بر بهبود شرایط زندگی شان هر روز صریح تر از روز پیش آشکار می کردند. به نظر می رسید که اگر زمامداران سرپا آراهی برای بهبود شرایط زندگی مردم نیابند، نظام جمهوری اسلامی بخش مهمی از پایگاه های مردمی اش را از دست بدهد. بهبود شرایط زندگی نیز بدون سر و سامان دادن به وضعیت اقتصادی ممکن نبود. در تدارک این برنامه بود که بحث مدیریت واحدهای صنعتی و تولیدی در کشور گشوده شد و مبحث تخصص و تعهد به عنوان یکی از سویه های آن مطرح گردید.

پس از گذشت مدت زمان کوتاهی و آشکار شدن این مسئله که به راه انداختن چرخ های صنعتی کشور به آسانی ممکن نیست، کمبود افراد متخصص چهره واقعی خویش را به نمایش گذاشت. در ارزیابی این وضعیت هاشمی رفسنجانی از «ضعف مدیریت در رده های مختلف» پس از پیروزی انقلاب یاد کرد و دلیل آن را حذف «مدیران وابسته به رژیم سابق»، و یابی علائقی به کار یا ترک وطن دسته دیگری که «علاقمند نبودند» دانست. هر چند هاشمی مدعی شد که «نیروهای مخلص بدون تجربه در کار مدیریت و بی هیچ دانش اندوخته ای با حسن نیت و دلسوزی . . . با قبول مسئولیت بخش عظیمی از مشکلات را جبران کردند»، اما خود نیز اذعان داشت که تا «این افراد تجربه لازم را به دست آوردند و بر امور مسلط شدند، ضررهایی را متحمل شدیم». البته هاشمی بر این نظر بود که این افراد هم اکنون دیگر کارها را یاد گرفته اند و کشور از مدیران نسبتاً خوبی برخوردار است. در عین حال اضافه کرد که «بسیار آموزنده خواهد بود چنانچه کسی خسارات ناشی از فقدان مدیریت آموزش دیده را محاسبه و به جامعه اعلام کند»^{۵۲}. مسلم است که نه کسی این محاسبه را انجام داد و اگر هم در حوزه هایی برخی از این محاسبات را انجام دادند، فرصت ارائه آن را به جامعه نیافتند. زیرا اگر چنین کاری انجام شده بود، شاید کسی هم به این فکر می افتاد که به ریشه یابی عواملی که کار را به اینجا کشاند بپردازد و به لزوم بازبینی در نظام گزینشی و ایدئولوژی حاکم بر آن واقف می شد. البته به نظر می رسد که صاحب نظران با نظر رئیس جمهور مبنی بر این که امروز کشور از مدیریت نسبتاً خوبی برخوردار است، چندان توافقی نداشتند. آنان بر این نظر بودند که هم اکنون نیز «به دلایل بسیار پیش پا افتاده ای، ما تجربه، دانش، کارآیی، تخصص نیروی انسانی موجود و بالاخره مدیریت را بسیار دست کم گرفتیم و فکر کردیم در توسعه همه جانبه اقتصادی و اجتماعی کشور می توانیم، قطار در حال حرکت و با مشکلات فنی زیاد را هم تعمیر کنیم و هم نوسازی و توسعه دهیم و آنها هم با نیروهای جوان و بی تجربه و باصطلاح صفر

کیلومتر»^{۵۳}. اساتید دانشگاه نیز بر این عقیده بودند که «علیرغم نیاز شدید جامعه به مدیران لایق، تعداد کثیر دانشجویان در رشته مدیریت منطبق با نیاز جامعه نیست و جایگاه نیروی انسانی متخصص ما در مجموعه مهارت های جامعه، گم و ناپیداست»^{۵۴}. حتی جامعه اسلامی مهندسان نیز که اهم مشکلات موجود را درعریض و طویل بودن دستگاه دولتی می دانست و در کنار آن همچنان بر لزوم واگذاری کارها به مدیران مکتبی پای می فشرد، بعضاً به بازتاب نظرات افرادی می پرداخت که بر این عقیده بودند که یکی از مشکلات کشور در وجود «مدیریت هایی است که توانایی لازم را در جهت شناخت دقیق از مکانیسم سازمانی نداشته، دلیلش هم این است که ضمن تحصیل، پله های ترقی را یکی یکی طی نکرده اند». مهندس نوروز زاده که نقل قول فوق از اوست ابراز امیدواری می کرد که با توجه به این که «در این دو سه سال بحثی مطرح هست در مورد جذب نیروهای متخصص و در واقع بها دادن به انسان ها» بتوان گوشه ای از مشکلات را حل کرد و طوری بشود که «در واقع هر کسی در جایی بنشیند که شایستگی آن را دارد». از میان افرادی که به نقد نظام انتخاب ها انتقاد کردند، نوروز زاده تنها کسی است که متوجه ریشه ای بودن و چارچوب قانونی مشکل است و به همین دلیل نیز ابراز امیدواری می کند که پس از تغییر استراتژی در جلب نیروی انسانی، «مجلس که در واقع عصاره فضایل ملت است، بتواند در قالب قانون زمینه را برای سیستم اجرایی ایجاد و فراهم کند»^{۵۵}.

اما چنین اتفاقی نیفتاد و علیرغم مشکلات دولت هایی که پس از جنگ به قدرت رسیدند در جذب نیروهای متخصص مورد نیازشان، کسی به فکر تغییر چارچوب حقوقی حاکم بر امور اداری و



استخدامی کشور نیفتاد. دولت هاشمی که در صدد جلب همکاری متخصصان و سرمایه داران ایرانی خارج از کشور برای پیشبرد برنامه های بازسازی اقتصادی اش بود، به علت مخالف های شدید جناح چپ و نیز هم پیمانانش در جناح راست برنامه اش را نیمه کاره رها کرد^{۵۶} و دولت برآمده از انتخابات دوم خرداد نیز با مشکلات مشابهی برای تقویت بنیه خود در پیشبرد برنامه اصلاحات روبروست. البته در این فاصله هربار گروه هایی که قوه اجراییه را در اختیار داشتند از جانب گروه رقیب متهم به این شدند که عزل و نصب ها نه بر اساس مکتب و ایمان بلکه بر اساس معیارهای خطی و سیاسی انجام گرفته است. به عبارت دیگر، «تعهد» به طور کلی، سرانجام به «تعهد» به یک جریان سیاسی تغییر شکل داد. از طرف دیگر با باز شدن فضای مطبوعاتی عموم مردم با خبر شدند که بسیاری از مدیران گزینش شده مرتکب اختلاس، رشوه، دزدی از بیت المال و... جرم هایی از این دست شده اند و آخرین پرده این ماجرا نیز به هنگام افشای دست داشتن برخی مسئولان درجه اول وزارت اطلاعات - که بدون شک از سخت ترین حلقه های گزینش گذشته بودند تا «متعهد بودن» شان مسجل شود - در قتل های زنجیره ای آشکار گشت. با افشای این فجایع ناکارآمدی نظریه «تعهد» در منتهی درجه ممکن به اثبات رسیده بود.

xxxxxxxx

در کارکرد ایدئولوژیک دولت ها گفته اند که «حکومت کردن... یعنی سامان دادن گسترده احتمالی کنش رقیبان سیاسی»^{۵۷}؛ دقیقاً به همین معناست که می توان گفت نظریه ای که بر اولویت تعهد بر تخصص برای تشخیص و انتخاب کادرهای دولت در نظام برآمده از انقلاب تأکید می کرد سنگ بنای تأسیس دولت ایدئولوژیک بود. اولویت دادن به تعهد در برابر تخصص فارغ از نیت خیر برخی از مدافعان آن به ابزاری در دست نیروهای انقلابی بدل شد برای سامان دادن کنش احتمالی رقیبان سیاسی؛ خواه این رقیبان در چارچوب گسترده نیروهای فعال در سال های اول پیروزی انقلاب بوده باشند و خواه در چارچوب بسیار محدودتر و نیهایی که پس از سال ۶۲ و ۶۳ در صحنه باقی ماندند. علیرغم آن که در طی دو دهه اخیر تمامی شواهد از عدم موفقیت عملی این نظریه حکایت داشته اند، اما کارکرد ایدئولوژیک این مقوله مانع از آن شده است که اساس حقوقی آن مورد بازبینی قرار گیرد؛ به عبارت دیگر اعمال این نظریه بر سیاست حذفی و سپس گزینشی حاکم بر امور اداری و استخدامی دولت از سویی، مانع جلب همکاری متخصصان و در نتیجه به ضعف های جدی در دستگاه دولت شده است و از سوی دیگر به هیچ عنوان نتوانسته دستگاه دولت را از نفوذ افراد و اشخاص نالایق و ناپاب در امان بگذارد. همچنین تفسیر پذیری گسترده این مفهوم به صاحب منصبان قوه اجرایی در دوره های مختلف این امکان را داده است که در ابعاد توجیه نشدنی به جابجایی و عزل و نصب در مسئولیت های دولتی دست زده، نه فقط بر تداوم سیاست ها لطمه وارد کنند، بلکه اندیشه کشورمداری را که باید ملکه ذهن نخبگان سیاسی

در یک کشور باشد به یک اندیشه گروه مدارانه تقلیل بدهند. دست آخر این که پیگیری این نظریه و ادامه حفظ چارچوب حقوقی آن با بستن دست دولت در استخدام نیروی انسانی متخصص این خطر را به وجود آورده است که برنامه های توسعه کشور به ناچار از انسان محوری به سمت سرمایه محوری سوق پیدا کرده و در نتیجه دولت از یکی از ابزارهای مهم تأمین عدالت اجتماعی محروم بماند.

گفتگو ۲۵

یادداشت ها

- ۱- «قلمرو کار ما، تقویت انسان نواست»، گفتگو با ابوالحسن بنی صدر، کیهان، ۵۷/۱۱/۳.
- ۲- برای شرح این رویارویی در زمینه نیروهای نظامی و انتظامی، ن.ک. به مراد تقفی، «انقلاب، جنگ و جابجایی نخبگان در جامعه»، فصلنامه گفتگو، شماره ۲۳، بهار ۷۸، صص ۳۵-۵۵.
- ۳- «مواضع سیاسی و اجتماعی سازمان مجاهدین خلق ایران»، کیهان، ۵۷/۱۲/۶.
- ۴- «انقلاب با محافظه کاری جور در نمی آید»، گفت و گو با ابوالقاسم سرحدی، کیهان، ۵۸/۲/۱۶.
- ۵- «انقلاب ایران در حد یک تغییر روینایی متوقف نمی ماند»، گفتگو با حبیب الله پیمان، کیهان، ۵۸/۲/۳.
- ۶- عبدالله نوری، «رهتمودهایی برای ادامه انقلاب»، کیهان، ۵۸/۳/۹.
- ۷- دکتر سامی وزیر بهداری: تفرقه دشمن ما را قوی تر می کند»، کیهان، ۵۸/۲/۱۶.
- ۸- «مهندس بازرگان در سمینار رؤسای دانشگاه ها»، کیهان، ۵۸/۳/۳.
- ۹- «مصاحبه رادبو تلویزیونی نخست وزیر»، کیهان، ۵۸/۳/۸.
- ۱۰- «لایحه قانونی مربوط به پاکسازی و ایجاد محیط مساعد برای رشد نهادهای انقلاب در وزارتخانه ها و دانشگاه ها و بانک ها و مؤسسات و شرکت های دولتی مصوب ۵۷/۶/۷»، مجموعه قوانین و مقررات اداری و استخدامی. تجدید نظر شده با آخرین اصلاحات و تغییرات تا دی ماه ۱۳۶۹، به کوشش علی باشا محمد نوری، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۰، دفتر حقوقی سازمان امور اداری و استخدامی کشور، ص ۹۷۷.
- ۱۱- «گفتگو با شورای موقت دبیران سازمان ملی دانشگاهیان»، کیهان، ۵۸/۲/۱۲.
- ۱۲- همان، نظرات دکتر خوشخو
- ۱۳- «گفتگو با باقر پیرهام»، کیهان، ۵۸/۴/۱۴.
- ۱۴- «سخنرانی آیت الله منتظری در نماز جمعه ۵۸/۶/۳۰»، کیهان، ۵۸/۶/۳۱.
- ۱۵- کیهان، ۵۸/۶/۱۶.
- ۱۶- آیت الله مکارم شیرازی، «پس بگوئید در این مملکت آدم نیست»، کیهان، ۵۸/۸/۱۷.
- ۱۷- «لایحه الحاق یک تبصره به لایحه قانونی مربوط به پاکسازی و ایجاد محیط مساعد برای رشد نهادهای انقلاب در وزارتخانه ها و دانشگاه ها و بانک ها و مؤسسات و شرکت های دولتی مصوب ۵۸/۹/۳»، مجموعه قوانین و مقررات اداری...، پیشین، ص ۹۷۸.
- ۱۸- «پاکسازی مؤسسات و وزارتخانه ها از عناصر فاسد در رأس طرح ضربتی شورای انقلاب قرار گرفت»، کیهان، ۵۸/۸/۱۶.
- ۱۹- حبیب الله پیمان، «لیبرالیسم، محور اتحاد تمام نیروهای ضد انقلاب»، کیهان، ۵۸/۹/۲۹.
- ۲۰- سید محمد اصغری (وکیل دادگستری)، «تخصص یا ایمان؟»، کیهان، ۵۸/۱۰/۹.

- ۲۱- دکتر کاظم سامی، «عدم صدور انقلاب حرف مفتی است»، کیهان، ۵۸/۱۱/۲.
- ۲۲- نظرات کاندیداها و افشاگری هایشان را در قبال یکدیگر می توان در کتاب، اولین رئیس جمهور، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۸، ملاحظه کرد.
- ۲۳- برای بررسی برخی از اسناد انقلاب فرهنگی چین و شباهت میان آن و سخنان برخی از طرفداران انقلاب فرهنگی ایران، ر.ک. به: K.S.Karol, La deuxième révolution Chinoise, Robert Laffont, 1973, pp.516-544.
- ۲۴- صادق زیباکلام، «دانشگاه، مبارزه سیاسی یا کسب صلاحیت علمی؟»، کیهان، ۵۹/۲/۱۳. باید خاطر نشان ساخت که صادق زیبا کلام در حرکتی که متأسفانه نزد سایر فعالان سال های آغاز کمتر به چشم می خورد به بازبینی مواضع خود در این زمینه پرداخت. ر.ک. «رسماً و علناً حلالیت می طلبم؛ گفت و گو با دکتر صادق زیبا کلام» ماهنامه لوح، شماره ۵، مرداد ۱۳۷۸، صص ۲۲-۳۳. این شماره از ماهنامه لوح حاوی مباحث مبسوط و جالب توجهی در زمینه سیاست های گزینشی در دانشگاه هاست. ۲۵- همان. ۲۶- همان.
- ۲۷- «دیدگاه شخصیت ها در مورد مکتب و تخصص»، کیهان، ۵۹/۹/۴ (نظرات حجت الاسلام غفوری).
- ۲۸- همان، نظرات خانم اعظم طالقانی.
- ۲۹- همان، نظرات آیت الله بهشتی.
- ۳۰- همان، نظرات دکتر حبیب الله پیمان.
- ۳۱- همان، نظرات دکتر ابراهیم یزدی.
- ۳۲- «بنی صدر: اگر تخصص داشتیم، دو سه قرن وابسته نبودیم»، کیهان، ۵۹/۸/۱۹.
- ۳۳- «مصاحبه اختصاصی با آیت الله اشراقی»، کیهان، ۵۹/۸/۱۹.
- ۳۴- نخست وزیر: آمریکا مسئله تخصص را در ایران مطرح کرد»، کیهان، ۵۹/۱۰/۲۵.
- ۳۵- مجموعه مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، سال های ۱۳۶۳-۱۳۶۴، اداره کل قوانین و مقررات کشور، تهران ۱۳۷۲.
- ۳۶- «قانون بازسازی نیروی انسانی وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت مصوب ۶۰/۷/۵»، مجموعه قوانین و مقررات اداری...، پیشین، صص ۹۸۵-۹۷۹.
- ۳۷- «متن کامل فرمان تاریخی هشت ماده ای امام (ره) برای تأمین اجتماعی و قضایی مردم»، مورخ ۱۳۶۱/۹/۲۵، سلام، ۷۷/۴/۷.
- ۳۸- محمد حسن وطنی (تدوین)، مجموعه کامل قوانین و مقررات استخدای کشور، تهران انتشارات دانشور، چاپ ششم، ۱۳۷۶، صص ۱۷۳-۳۹- همان، صص ۱۷۴-۴۰- همان، ۱۷۵-۱۷۸-۴۱- همان، صص ۱۷۹.
- ۴۲- «اعزام دانشجو به خارج کاهش یافته و جهت تقویت کادر علمی دانشگاه ها از خارج استاد وارد می کنیم»، دکتر نجفقلی حبیبی رئیس مدرسه تربیت مدرس، رسالت، ۶۴/۱۰/۲۲.
- ۴۳- شیانی، سخنرانی در مقام مخالف با لایحه بازنشستگی و بازخرید مستخدمین رسمی آموزش و پرورش، رسالت، ۶۴/۱۰/۲۳- همان. ۴۴- همان. ۴۵- همان.
- ۴۶- «نایب رئیس مجلس شورای اسلامی در نماز جمعه تهران»، رسالت، ۶۵/۸/۱۰.
- ۴۷- محمد تقی رنجبر نماینده صومعه سرا، سخنران پیش از دستور جلسه مجلس مورخ ۶۵/۸/۸. رسالت، ۶۵/۸/۱۰.
- ۴۸- در مهندس موسوی نخست وزیر در پیام تلویزیونی به مردم، رسالت، ۶۵/۸/۷.

۴۹- سید فرج الله افزایده نماینده مردم نوشهر، سخنران پیش از دستور جلسه مجلس شورای اسلامی مورخ ۶۵/۹/۲۳.
رسالت، ۶۵/۹/۲۴.

۵۰- رئیس مجلس در دیدار با معاونین سیاسی استانداران سراسر کشور، رسالت، ۶۵/۷/۱۴.

۵۱- قاسم معماری نماینده مردم اهر در جلسه مجلس شورای اسلامی مورخ ۶۵/۸/۲۷. رسالت، ۶۵/۸/۲۸.

۵۲- رئیس جمهور در دیدار با فارغ التحصیلان و دانشجویان مدیریت استراتژیک: تشکیل دوره مدیریت استراتژیک، حرکتی اساسی و زیربنایی، ماهنامه تلخیص، شماره ۱۷، سال دوم، آبان ۱۳۷۰، ص ۵۴.

۵۳- دکتر محمد عقیقی، میزگرد مجله تلخیص، «دگرگونی های فضای بین المللی و خصوصی سازی صنایع در ایران»، ماهنامه تلخیص، شماره ۱۷، سال دوم، آبان ۱۳۷۰، ص ۹.

۵۴- دکتر پریچهر ابراهیمی، میزگرد تلخیص، «دانشگاه ها، رشته های مدیریت و نیازهای جامعه»، ماهنامه تلخیص، شماره ۱۹، سال دوم، دی ماه ۱۳۷۰، ص ۷.

۵۵- مهندس نوروززاده، میزگرد صاحب نظران، بوروکراسی و توسعه صنعتی، ماهنامه جام، سال اول شماره ۸، مهر ۱۳۷۱، ص ۱۹.

۵۶- برای آفت و خیزهای این تجربه ر. لکبه مراد تقفی، «بازگشت مهاجرین: تجربه ای ناتمام»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۱، بهار ۱۳۷۵، صص ۷۶-۸۷.

57- M.Foucault, "Le pouvoir, comment s'exerce-t-il?", in H.L.Dreyfus, P.Rabinow, Michel Foucault, un parcours philosophique, Paris, Gallimard, 1984, pp.313-314.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گفتگو ۲۷